



نقد اقتصاد سیاسی نقد بتواریگی نقد ایدئولوژی

<https://naghd.com>

هژمونی، انقلاب منفعل و شهریار جدید

پیتر دی توماس

ترجمه‌ی حسن مرتضوی



دی ۱۴۰۱

چکیده: مفهوم هژمونی از نظر گرامشی را به طرق بسیار متنوعی، از جمله به سان نظریه‌ای درباره‌ی رضایت، وحدت سیاسی، «ضد سیاست» و رقابت ژئوپلیتیکی تفسیر کرده‌اند. این تفسیرها با در نظر گرفتن هژمونی همچون نظریه‌ای عام درباره‌ی قدرت و سلطه‌ی سیاسی و نیز به منزله‌ی نظریه‌ای برگرفته از تفسیری خاص از مفهوم انقلاب منفعل وحدت می‌یابند. مقاله‌ی حاضر با تکیه بر پژوهش‌های فلسفی جدی اخیر درباره‌ی **دفترهای زندان**، استدلال می‌کند که مفهوم هژمونی به سان «زنجیره‌ای دیالکتیکی» متشکل از چهار «وجه وجودی» کاملاً مرتبط یعنی (۱) هژمونی به منزله‌ی رهبری اجتماعی و سیاسی، (۲) به‌عنوان پروژه‌ای سیاسی، (۳) به سان دستگاهی هژمونیک و (۴) به عنوان هژمونی اجتماعی و سیاسی جنبش کارگری بهتر درک می‌شود. این سنخ‌شناسی بدیل از مفهوم هژمونی هم تحلیل پیچیده‌ای از ظهور قدرت دولتی مدرن و هم نظریه‌ی سازمان‌دهی سیاسی گروه‌های اجتماعی فرودست را نیز در اختیار می‌گذارد. این پروژه در انگاره‌ی گرامشی پیرامون شکل‌گیری «شهریار جدید» گنجانده شده است، انگاره‌ای که هم به‌عنوان حزب سیاسی و هم فرآیند مدنیت تصور می‌شود و معرف بدیل‌رهای بخش در مقابل شکل‌های غالب مدرنیته‌ی سیاسی است.

مفهوم هژمونی از منظر گرامشی در طیف وسیعی از دانش‌رشته‌های علوم انسانی، اجتماعی- علمی و تاریخی تأثیرگذار شده است. این بیان‌گر «موفقیتی» است یکه برای واژگان سنت مارکسیستی که همچنان مخاطبان بسیار گسترده‌تری را در مقایسه با مفاهیم مرتبطی مانند دیکتاتوری پرولتاریا یا الغای دولت سرمایه‌داری پیدا می‌کند. با این حال، اغلب به نظر می‌رسد که این واژه هنگامی که معانی کاملاً متناقضی به آن نسبت داده نمی‌شود، مضامین بسیار متفاوتی دارد و خوانندگان جدید و قدیمی را به یک‌سان در خصوص اهمیت نظری دقیق یا موضوعیت معاصر آن مردد می‌سازد.

بر اساس یک تفسیر تأثیرگذار، هژمونی از نظر گرامشی شامل یک گروه اجتماعی پیشرو است که به جای تحمیل یک‌جانبه‌ی احکام خود بر سوژه‌های بی‌علاقه، «رضایت» (فعال یا منفعل) قشرهای اجتماعی دیگر را کسب می‌کند. هژمونی بیش‌تر بر سازوکارهای ظریف ادغام ایدئولوژیک، نفوذ فرهنگی یا حتی وابستگی روانی متکی است تا محکوم کردن یا اعمال خشونت. در این روایت بر اساس پیش‌فرض‌هایی که عملاً سیاست هژمونیک را به رابطه‌ای اخلاقی و بی‌واسطه تقلیل می‌دهند، هژمونی-رضایت متضاد سلطه-اجبار تصور می‌شود. این قرائت از همان ابتدا با استقبالی که از **دفترهای زندان** شد همراه بود و با تلاش حزب کمونیست ایتالیا برای معرفی گرامشی در مقام نظریه‌پرداز کمونیسمی «متفاوت» پس از شکاف ۱۹۵۶ آغاز شد. [۱] این تفسیر اینک نوعی «راهنمای مبتدیان» برای فهم معنای هژمونی در گسترده‌ترین و عمومی‌ترین شکل‌های

آن است. این تفسیر به‌ویژه در حوزه‌های دانشگاهی مطالعات فرهنگی، جامعه‌شناسی و مردم‌شناسی غالب است، اگرچه اغلب زیرسوال برده می‌شود.[۲]

تفسیر دوم، مفهوم هژمونی گرامشی را پیش‌قراول نظریه‌ای درباره ساختار سیاسی امر اجتماعی از طریق «منطق هم‌ارزی» یا فرآیندی وحدت‌بخش از درهم‌تنیدگی ناهم‌گونی در شکل‌گیری «سوژه‌ی سیاسی» لحاظ می‌کند. هژمونی در این‌جا اساساً به‌سان نظریه‌ای درباره‌ی وحدت تنوع در یک بدنه‌ی اجتماعی-سیاسی مرکب ظاهر می‌شود، که سیاست «حقیقی» تنها بر اساس وحدت آن می‌تواند پدید آید. این روایت، مفهوم هژمونی گرامشی را در سنت رادیکالی-لیبرالی عامل سیاسی جمعی قرار می‌دهد، عاملی که خواه به صورت گروه‌ها، طبقه و کاست به تصور درآید یا در قالب «مردم». این قرائت از نظر تاریخی از رویارویی بین اندیشه‌ی کمونیستی و لیبرالی در فرایند نگارش قانون اساسی ایتالیا پس از جنگ پدید آمده است.[۳] مفهوم هژمونی در بحث‌های بین‌المللی معاصر در فلسفه‌ی سیاسی اغلب با این ملاک‌ها بیان می‌شود.[۴]

تفسیر سوم بیش‌تر بر پیش‌فرض‌های دو قرائت اول استوار است و استدلال می‌شود که هژمونی-رضایت یک فن سیاسی متناسب با قلمرو جامعه‌ی مدنی است، در حالی که دولت محل سلطه-اجبار است. هژمونی به شکلی مولکولی یا حتی ریزوماتیکی در جامعه‌ی مدنی مخفیانه در پایه‌های حکومت بورژوازی عمل می‌کند؛ مواجهه‌ی مستقیم در قلمرو دولت به آینده‌ای نامشخص موکول می‌شود، تازه اگر غیرضروری اعلام نشود. در واقع، این تفسیر مفهوم هژمونی از نظر گرامشی را همچون شکلی از «ضدسیاست» ارائه می‌کند که قدرت خود را در عوض در ارزش‌گذاری امر «اجتماعی» می‌یابد. این تفسیر برگرفته از خوانش چپ نو در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰، که بیش‌تر متأثر از تجربه مائوئیسم غربی و بعداً جناح چپ کمونیسم اروپایی بود، اغلب در بحث‌های معاصر در علوم سیاسی و نظریه سیاسی کاربرد دارد.[۵]

در نهایت، تفسیر چهارم اهمیت معاصر اصطلاح هژمونی را در قلمرو ژئوپلیتیک، بنا به کاربرد رایج که دست‌کم به زمان توسیدید برمی‌گردد، نشان می‌دهد.[۶] هژمونی در این‌جا در سطح مبارزه‌ای گاهی آشکار و گاهی پنهان برای کسب نفوذ و قدرت بین دولت‌ها، قبل از اعلام آشکار خصومت‌های نظامی، اما گاهی اوقات شامل آن، پیکربندی می‌شود. این روایت به نحو مؤثری مفهوم هژمونی گرامشی را همچون دیدگاهی انتقادی در سنت رئالیسم سیاسی که دولت را عامل مهم سیاسی مدرنیته می‌داند، در نظر می‌گیرد. پیشینه‌های این کاربرد از هژمونی را می‌توان در بحث‌های بین‌الملل سوم یافت، هرچند به شکل‌های پیچیده‌تر.[۷] امروزه، اغلب با این تفسیر به‌عنوان «تصویر» رایج «گرامشی» در بحث‌های جریان اصلی در روابط بین‌الملل مواجه می‌شویم، هرچند دیدگاه‌های نوگرامشیایی این تصویر را به طور فزاینده‌ای به چالش می‌گیرد.[۸]

هژمونی و سلطه

هر یک از این خوانش‌ها نظریه‌ی هژمونی گرامشی را به چهره‌ای شناخته‌شده در تاریخ اندیشه‌ی سیاسی مدرن تقلیل می‌دهد. تفسیر اول نظریه‌ی هژمونی گرامشی را نوعی هابزیانیسم وارونه نشان می‌دهد که در آن رضایت به‌سان موتور بنیان اخلاقی امر سیاسی عمل می‌کند. تفسیر دوم از هژمونی به مثابه منطق هم‌ارزی، گرامشی را گونه‌ای فرعی از سنت بزرگ مدرن نظریه‌های وحدت سیاسی با بینش پوشیده و رقیق روسویی از سیاست و گذار از «اراده‌ی همگانی» به «اراده‌ی عمومی» نشان می‌دهد. تفسیر سوم تنوع و غنای جامعه‌ی مدنی موجود را همچون شالوده‌ی بالقوه برای شیوه‌ای بدیل از جامعه‌پذیری در نوعی هگلیسم تعلیق‌شده ارائه می‌دهد که در بند ۲۵۵ **فلسفه‌ی حقی** متوقف می‌شود، یعنی قبل از این که مکشوف شود که جامعه‌ی مدنی شالوده‌ی خود را در دولت پیدا می‌کند. تفسیر چهارم نظریه‌ی هژمونی گرامشی را همچون نسخه‌ای کمونیستی از پیش‌فرض‌های گسترده‌ی کانتی حقوق بین‌الملل مدرن، یا حتی، در نوع بعدی اشمیتی آن، همچون برخورد ارزش‌های آشتی‌ناپذیر، که اغلب به طرز تهدیدآمیزی بیش‌تر بومی است تا جهان‌وطنی، نشان می‌دهد.

ترکیب این دیدگاه‌ها تفسیر «سنتی» یا دست‌کم گسترده از مفهوم هژمونی را در **دفترهای زندان** به دست می‌دهد. این خوانش سیاست هژمونی را به این نحو درک می‌کند: در وهله‌ی اول، به‌منزله‌ی رضایت بخش چشم‌گیری از عاملان سیاسی در یک شکل‌بندی اجتماعی معین؛ در وهله‌ی دوم، اتحاد آن‌ها در یک «سوژه‌ی سیاسی جمعی»؛ در وهله‌ی سوم، درگیر شدن این «سوژه‌ی سیاسی» تازه تشکیل‌شده در نبرد علیه سوژه‌ی دیگری که از طریق فرآیندی مشابه شکل گرفته و هر یک از این سوژه‌ها به دنبال گسترش منطقه‌ی اشغالی خود از «قلمرو پیرامونی» جامعه‌ی مدنی است تا زمانی که نیروی کافی برای حمله به «مرکز» دستگاه دولتی را در اختیار داشته باشد؛ و در آخرین وهله، برخورد دولت‌های هژمونیک در عرصه‌ی رقابت بین‌المللی با تکرار ژئوپلیتیکی روند اولیه‌ی داخلی. تصور می‌شود که مفهوم هژمونی اساساً ظهور ارگانیک قدرت دولتی مدرن و رقابت ژئوپلیتیکی را توصیف می‌کند. [۹]

وجه اشتراک این قرائت‌ها، به‌رغم پیشینه‌های نظری، تاریخ‌ها و جایگاه‌های دانش‌رشته‌ای بسیار متفاوتشان، و آن‌چه به آن‌ها اجازه می‌دهد تا به‌عنوان یک نظریه‌ی «تام و تمام» هژمونی به روشی که در بالا ذکر شد بیان شوند، این پیش‌فرض است که مفهوم هژمونی اساساً یک نظریه‌ی عام قدرت سیاسی است. چنین نظریه‌ی عامی را می‌توان برای به چالش کشیدن روابط و ساختارهای قدرت موجود، یا در یک وارونگی تصویری آینه‌ای، برای ترسیم پیش‌شرط‌های مشروعیت‌شان به کار برد. در مورد اول، گرامشی همچون طلایه‌دار سالخورده‌ی فوکو، همچون «باستان‌شناس» شکل‌های دولت مدرن ظاهر می‌شود. در مورد دوم و تا حد زیادی مهم‌ترین مورد، گرامشی مجبور می‌شود پا به جلو بگذارد تا عبارت معروف کروچه‌ای را به‌عنوان «وبر پرولتاریا»

اصلاح کند.[۱۰] در هر دو مورد، هژمونی عملاً نشان‌دهنده‌ی ثبات، یک‌پارچگی و مشروعیت است. حتی اگر در قالب مشروعیت منفی باشد که مقاومت می‌کند، اما هم‌هنگام نظم اجتماعی موجود را «به رسمیت می‌شناسد» (به جای مشروعیت‌زدایی از یک گسست انقلابی که آن را نفی می‌کند). بنابراین، هژمونی در «سنخ‌شناسی سلطه» با ابعاد وبری حک می‌شود. [۱۱] هژمونی به‌عنوان شکلی از «سلطه‌ی دموکراتیک»، معرف افزوده‌ای بدیع به شکل‌های سلطه‌ی مشروع در کنار سه‌گانه‌ی کلاسیک وبر از سلطه‌ی کاریزماتیک، سنتی و قانونی - بوروکراتیک است.[۱۲] در برخی خوانش‌ها، حتی برای ایفای نقش **فراروی** از تکنیک‌های پیشامدرن و اوایل مدرن سیاست به هژمونی متوسل می‌شوند و قوت‌های مربوطه‌ی این تکنیک‌ها را در یک رویه‌ی سیاسی جدید که برای تحکیم و تکمیل نظم دموکراتیک پارلمانی به‌عنوان نظام یک‌پارچگی و تعادل سیاسی مناسب است ترکیب می‌کنند.

تبارهای انقلاب منفعل

چنین تفسیرهایی مانند اکثر گزاره‌های نیمه حقیقت می‌توانند با اشاره به نقل‌قول‌های مختلفی که خام‌دستانه از متن خود جدا شده‌اند مدعی باشند که پایه و اساسی در واقعیت دارند و در نگاه اول نیز به نظر می‌رسد که خطوط اصلی استدلال مربوطه را تایید می‌کنند. به همین منوال، همان‌طور که بررسی گوئیدو لیگوری از نحوه‌ی استقبال ایتالیایی‌ها از **دفترهای زندان** به قدر کفایت تایید می‌کند (۲۰۱۲)، [۱۳] این تفسیرها مانند اغلب خوانش‌های نیمه‌کاره از بداهت شفاف متنی قطعی کامل و بالیده پدید نمی‌آیند بلکه به واسطه‌ی فرایند پیچیده‌ای از خوانشی همیشه نامطمئن و خوانشی نادرست و خلاقانه از **دفترهای** «از بیخ و بن ناکامل» **زندان** در بزنگاه‌های تاریخی متفاوت سربرمی‌آورند. ما در واقع می‌توانیم دقیقاً درهم‌تنیدگی این تفسیرهای مختلف را در یک نظریه‌ی کلی هژمونی تا ظهور درک خاصی از نقش مفهوم «انقلاب منفعل» در معماری مفهومی **دفترهای زندان** ردیابی کنیم.[۱۴] مفهوم انقلاب منفعل در گسترده‌ترین معنای خود، از نظر گرامشی بر فرآیندی متمایز از مدرنیزاسیون (سیاسی) دلالت می‌کرد که فاقد مشارکت معنادار طبقات مردمی در انجام و تحکیم دگرگونی اجتماعی است. این مفهوم، که اکنون یک نقطه مرجع مرکزی نه تنها برای گرامشی پژوهی بلکه در عرصه‌های مختلف آکادمیک مانند روابط بین‌الملل، جامعه‌شناسی تاریخی و حتی قوم‌نگاری است (به عنوان مثال، مورتون ۲۰۰۷، ۲۰۱۰؛ توگال ۲۰۰۹ را ببینید)، به نحو شگفت‌انگیزی ابداً در دوره‌ی استقبال بعد از جنگ از **دفترهای زندان** برجسته نبود. (۱۵) ارزش‌گذاری دیرهنگام این مفهوم، در بحث‌های گرامشیانیسم ایتالیایی در اواخر دهه‌ی ۱۹۷۰، مصادف با دوره‌ی کوتاه اما شدیداً پرچوش‌و‌خروش کمونیسم اروپایی و «سازش تاریخی» ناکام حزب کمونیست ایتالیا بود. همان‌طور که فابیو فروسینی اشاره کرده است، مفهوم انقلاب منفعل نقش اصلی را در کنفرانس موسسه‌ی گرامشی در ۱۹۷۷، با عنوان «سیاست

و تاریخ در گرامشی» ایفا کرد. در این جا، و به طور فزاینده‌ای در سال‌های بعد، تفسیر خاصی از انقلاب منفعل به‌عنوان عامل کرخت‌کننده بر کل زنجیره‌ی درهم‌تافته‌ی مفاهیم دفترهای زندان به کار گرفته شد. اساساً این تفسیر درک سیاست هژمونیک را دگرگون کرد. هژمونی عملاً تابع انقلاب منفعل به‌عنوان یک «سازوکار» صرف برای تحقق یا رد آن بود. همانطور که فروسینی استدلال می‌کند، این تفسیر به خوانشی از هژمونی «در پرتو تقدم ثبات بر بی ثباتی» (فروسینی ۲۰۰۸: ۶۶۷)، به جای ادغام رابطه‌ای — یعنی دیالکتیکی — این قطب‌ها در یک نظریه‌ی پویای سیاسی دگرگونی منجر شد. بنابراین، اندیشه گرامشی می‌توانست مجدداً در جریان‌های اصلی اندیشه سیاسی مدرن حک شود، و گذار از یک مدل ظاهراً غیرعقلانی «تعارض‌گرایانه» را به «اجماع‌گرایی» مفروض به انجام رساند که مشخصه‌ی مبانی انسان‌شناختی لیبرالیسم و نقطه اوج آن به‌عنوان تئوری و عمل انتظام‌بخش متعالی است. [۱۶] مفهوم انقلاب منفعل همانند برساخت «قفس آهنین» عقلانی و بوروکراتیک وبری، توصیف مدرنیته‌ی سیاسی تعبیر شد؛ هژمونی «فقط فرصتی برای تبدیل احزاب جنبش کارگری به احزاب حکومتی» بود. (فروسینی ۲۰۰۸: ۶۶۷) اگرچه امروزه اغلب به یاد نمی‌آورند، اما این‌ها پایه‌های نظری قرائت‌های مختلف پسامارکسیستی از گرامشی بود که در طول دهه‌ی ۱۹۸۰ و اوایل دهه‌ی ۱۹۹۰ در مقیاس بین‌المللی برجسته شد. [۱۷]

سنخ‌شناسی هژمونی

با این حال، پژوهش‌های جدید در خلال ۲۰ سال گذشته از مطالعه‌ی کامل ویراست انتقادی *دفترهای زندان* ۱۹۷۵ بهره برد و با رهاکردن خود از دست‌کم برخی از کاربردهای ابزاری و جدل‌هایی که مشخصه‌ی بحث‌های قبلی بود، درک بسیار متفاوتی را درباره‌ی رشد مفاهیم محوری گرامشی اختیار ما قرار داده است. رهاوردهای متن‌شناختی مهمی از سراسر جهان توسط محققان آلمانی (Haug 2006)، برزیل (Tosel 2005; Del Roio 2005; Bianchi 2008; Coutinho 2012 [1999])، فرانسه (Tosel 2009, 1991)، مکزیک (Kanoussi 2000)، کانادا (Ives 2004)، آمریکا (Buttigieg 1992)، و انگلستان (Morton 2007) حاصل شده است. مهم‌تر از همه، شکوفایی فرهنگ پژوهشی جدید گرامشیایی در ایتالیا در طول ۲۰ سال گذشته، هم به کارهای نوآورانه‌ی فلسفی و نظری، به‌ویژه در ابتکارات انجمن بین‌المللی گرامشی، و هم به مطالعات تاریخی جدید در زمینه سیاسی و فکری ایده‌های گرامشی توسط بنیاد گرامشی (Fondazione Gramsci) و کار در حال انجام بر روی ویراست ملی (Edizione nazionale) جدید از نوشته‌های گردآوری‌شده‌ی گرامشی انجامیده است. [۱۸]

از بسیاری جهات، این فصل جدید مطالعات، پس از وقفه‌های دهه‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰، دوباره «کار نیمه‌تمام» بر گرامشی‌پژوهی توسط آثار راه‌گشای قدیمی‌تر نظیر کارهای آلستر دیویدسون در استرالیا، جان کامت در

ایالات متحده آمریکا، کریستین بوچی-گلاکسمن در فرانسه و نیکولا بادالونی، پائولو اسپریانو و لئوناردو پاگی در ایتالیا را از سر گرفته است. این مطالعات بر ضرورت تفسیر اندیشه گرامشی در بافتار تاریخی یکپارچه‌اش، به عنوان پیش‌شرط هرگونه بسط خلاقانه‌ی آن به دغدغه‌های معاصر تأکید می‌کردند. (Davidson 1977; Spriano; Badaloni 1975; Buci-Glucksmann 1980 [1975]; Cammett 1967; Paggi 1970, 1984, 1979) با این حال، به‌ویژه با توجه به فقدان ترجمه‌ی منظم مطالعات مارکسیستی غیرانگلیسی به انگلیسی، بیش‌تر این تحقیقات جدید متأسفانه ملک طلق متخصصان باقی مانده است. بنابراین، ما با تفاوت فاحشی بین تصاویر به‌شدت پراکنده‌ی گرامشی در دنیای انگلیسی‌زبان و این برداشت‌های جدید و، از نظر زبان‌شناختی و تاریخی، دقیق‌تر اندیشه‌ی او مواجه می‌شویم.

من با توجه به دوره‌ی فشرده‌ی تحقیقات تاریخی، فلسفی و نظری اخیر در زمینه‌ی بافتار تاریخی و سیاسی **دفت‌های زندان**، مایلم در این جا یک «سنخ‌شناسی» بدیل درباره‌ی «هژمونی» مطرح کنم یا به عبارت دقیق‌تر، از اجزای تشکیل‌دهنده‌ی آن شرحی دیالکتیکی ارائه دهم. با ترکیب آن چه مهم‌ترین نتایج خوانش‌هایی قلمداد می‌کنم که به ابعاد دگرگون‌کننده **دفت‌های زندان** پرداخته‌اند می‌کوشم تا «اجزای تشکیل‌دهنده»ی محوری نظریه‌ی هژمونی گرامشی را موضوع‌بندی کنم؛ در این رویکرد آن اجزاء را به‌عنوان یک پروژه‌ی تحقیقاتی در حال تکوین متصور می‌شوم و نه واجد تعریفی ثابت یا نظامی بسته. برداشت کاملاً مفصل‌بندی‌شده‌ی گرامشی از هژمونی شامل چهار «وجه» است که به‌صورت دیالکتیکی و ادغام‌یافته به هم مرتبط هستند: اول، هژمونی به عنوان رهبری اجتماعی و سیاسی. دوم، هژمونی به عنوان پروژه‌ای سیاسی. سوم، تحقق این پروژه هژمونیک در نهادها و اشکال سازمانی مشخص یک «دستگاه هژمونیک»؛ و چهارم، در نهایت و قاطعانه، هژمونی اجتماعی و سیاسی جنبش کارگری. این چهار وجه «زنجیره‌ای دیالکتیکی» را تشکیل می‌دهند که گرامشی تحقیقات خود را در راستای آن‌ها در سراسر **دفت‌های زندان** عمیق‌تر می‌کند؛ با شروع از «واقعیت اولیه»ی هژمونی به مثابه رهبری، پویایی درونی و گسترده گرامشی را به کشف تعین‌های پراتیک سیاسی هژمونیک به عنوان شالوده‌ی نوع جدیدی از سیاست رهنمون می‌شود که می‌تواند فراتر از شکل‌های سلطه‌ی مدرنیته‌ی سیاسی فراتر رود. [۱۹]

این سنخ‌شناسی هژمونی در کلیت خود، هم واکاوی پیچیده‌ای از ظهور قدرت دولتی مدرن و، مهم‌تر و محوری‌تر از آن، هم نظریه‌ی سازمان سیاسی بدیل در اختیار ما می‌گذارد. به عبارت دیگر، مفهوم هژمونی از نظر گرامشی در واقع، همان‌طور که بسیاری از تفسیرها حدس زده‌اند، تحلیلی از شکل‌های سلطه‌ی اقتصادی، اجتماعی و سیاسی در جهان مدرن ارائه می‌دهد. گرامشی با تکیه بر بحث‌هایی در سوسیال دموکراسی روسیه، مفهوم انقلاب منفعل را به منظور واکاوی مرحله‌ای تعیین‌کننده در تولید «بافت هژمونیک حاکمیت مدرن» بسط

می‌دهد. (Frosini 2012) با این حال، خود مفهوم انقلاب منفعل تنها مرحله‌ای بینابینی در تحقیقات گرامشی درباره‌ی ماهیت هژمونی به‌عنوان یک عمل سیاسی بود، که نه نقطه اوج آن بلکه تنها یک لحظه‌ی موقت در بسط آن را نشان می‌دهد. انقلاب منفعل به عنوان مفهومی تحلیلی^{۲۰} مداخله‌ای بود استراتژیک که هدف آن برجسته کردن **شکست** تاریخی هژمونی بود. این انقلاب بیان‌گر ناتوانی ساختاری پروژه‌ی سیاسی بورژوازی (به‌ویژه در «غرب»، اما در سطح بین‌المللی نیز) برای تحقق کامل پتانسیل‌های این عمل و نظریه‌ی سیاسی جدید (که در اصل در «شرق» نوشته شد، اما اهمیت بین‌المللی داشت) بود. مفهوم کاملاً بسط‌یافته‌ی هژمونی در **دفترهای زندان** را به جای آن که تصویری زیبایی‌شناختی و ایستا از مدرنیته به‌عنوان یک انقلاب منفعل برگشت‌ناپذیر بدانیم، باید همچون رهاوردی برای بسط یک نظریه‌ی پیش‌گمانه‌ای از نوع دیگری سیاست‌گروه‌های اجتماعی فرودست درک کنیم که هدفش شکل دادن به برداشت خاص‌شان از جهان و بناکردن «تمدن یک‌پارچه‌ی» جدیدشان است. (Q11, § 27, p. 1434) [۲۰]

هژمونی به‌سان رهبری اجتماعی و سیاسی

همان‌طور که اغلب تأکید شده و به همان اندازه نیز فراموش شده است، گرامشی مفهوم هژمونی به‌عنوان رهبری اجتماعی و سیاسی را مستقیماً از بحث‌های سوسیال دموکراسی روسیه و به‌ویژه از لنین به ارث برده است. (Anderson 1976; Shandro 2007; Boothman 2008; Brandist 2012) [۲۱] هژمونی در آن چارچوب به معنای توانایی طبقه‌ی کارگر برای رهبری سیاسی تمام طبقات مردمی دیگر در روسیه در مبارزه علیه تزاریسیم بود. این رویکرد پس از انقلاب اکتبر به سیاست توده‌ای در سیاست جبهه‌ی متحد و سیاست اقتصادی جدید (نپ) گسترش یافت. (Buci-Glucksmann 1980; Paggi 1984) گرامشی به‌عنوان رئیس حزب کمونیست ایتالیا، پس از درگیر شدن با بحث‌های مرتبط با هژمونی در روسیه در جریان کار خود در بین‌الملل کمونیستی در سال‌های ۱۹۲۳-۱۹۲۲ [۲۲]، تلاش کرد تا این دیدگاه را به واقعیت سیاسی خود، حداقل به دو معنا، برگرداند.

نخست، گرامشی کوشید تا مفهوم هژمونی را به معنای رهبری سیاسی طبقه‌ی کارگر توسط حزب کمونیست ایتالیا بسط دهد که هدف آن حل معضلات اساسی اجتماعی-اقتصادی و سیاسی پیش روی مردم ایتالیا بود. دوم، او شروع به استفاده از مفهوم هژمونی برای واکاوی شکل‌گیری تاریخی قدرت دولتی مدرن کرد و آن را به‌عنوان تبلور خاصی — یا «تراکم» به معنای مد نظر پولانتزاس — از روابط هژمونیک قدرت درک کرد. هم تزه‌های لیون و هم «برخی جنبه‌های مسئله‌ی جنوب»، خلاصه‌ای مهم از این مرحله از کار گرامشی را نشان می‌دهند. (Gramsci 1978) گرامشی پس از زندانی شدن از سوی رژیم فاشیستی، توجه ویژه‌ای به گسترش مفهوم دوم تحقیقات پیش از زندان خود معطوف کرد و به دنبال درک راه‌هایی بود که نه

تنها طبقه‌ی حاکم ایتالیا بلکه طبقات حاکم اروپا به طور تاریخی قدرت سیاسی خود را تحکیم کرده بودند. این امر به‌ویژه در مراحل اولیه‌ی **دفت‌های زندان** مشهود است، به‌ویژه در بخش‌هایی از اولین دفترش که روابط هژمونیک را واکاوی می‌کند که ریزورجیمنتو ایتالیایی را شکل داده بود. (40–54: § 44, Q1) مهم‌تر از همه، این تأملات تاریخی بر اساس پیشینه‌ی تجربه‌ی گرامشی از هژمونی کارگران در روسیه و تصور او مبنی بر این که این هژمونی شیوه‌ی جدیدی از فعالیت سیاسی و سازمان‌دهی را نشان می‌دهد، صورت‌بندی شد (اولین «برگردان» که در بالا به آن اشاره شد). «سیاست» در این جا وسیله‌ی خواندن «تاریخ» را فراهم کرد: مدرنیته‌ی سیاسی غربی بر اساس «فقدان» اصل سیاسی و عملکرد هژمونی کارگری توسعه‌یافته در شرق ارزیابی شد، شرقی که گرامشی معتقد بود فاز جدیدی را در تاریخ سازمان سیاسی-اجتماعی گشوده است.

به همان اندازه نکته‌ی درخور توجه این بود که گرامشی بی‌درنگ شروع به گسترش این تأملات تاریخی به زمان حال کرد. بدین‌سان، مثلاً هم‌زمان با تحلیل روابط حزب عمل و میانه‌روها در جریان تشکیل دولت ایتالیا، این مطالعات تاریخی را با تأملاتی درباره‌ی سیاست معاصر، هم از نظر علل ظهور فاشیسم ایتالیایی و، حتی مهم‌تر از آن، از نظر شکل‌های جایگزین احتمالی هژمونی پرولتری تکمیل کرد. درک این نکته برای گرامشی در سراسر تعمیق این خط پژوهشی تعیین‌کننده بود که سیاست هژمونیک نمی‌تواند یک عمل مدیریتی یا حکومتی باشد، بلکه فقط می‌تواند به نحو منسجمی به عنوان پراکسیس رهبری در گسترده‌ترین معنا بسط داده شود. او بین دست‌کم دو نوع مختلف رهبری تمایز قائل شد: در خصوص سیاست بورژوایی، نوعی رهبری که از نظر ساختاری فاصله بین رهبران و رهبری‌شوندگان را حفظ می‌کند و در نهایت «منطق» انقلاب منفعل را تشکیل می‌دهد. و در خصوص سیاست پرولتری، نوعی رهبری که هدف آن کمک به توده‌ها برای بیان، تعمیق و تقویت مشارکت خود برای دگرگونی سیاسی - اجتماعی است. [۲۳] این نوع رهبری از نظر گرامشی شامل رهبرانی می‌شود که در فرایندی در حال تکوین، که به بیان عمیق **تزهایی درباره‌ی فویرباخ** مارکس (که گرامشی در اوایل حبس خود ترجمه کرده بود؛ بنگرید به Gramsci 2007) تربیت‌کننده در آن خود باید تربیت شود، از توده‌ها می‌آموزند.

هژمونی به عنوان پروژه‌ای سیاسی

گرامشی در پس‌زمینه‌ی این انگاره درباره‌ی ماهیت غیریک‌پارچه‌ی هژمونی که میان پراکسیس‌های «بورژوایی» و «پرولتری» رهبری تقسیم می‌شوند و اساساً قابل‌قیاس نیستند، دومین وجه تعیین‌کننده‌ی نظریه‌ی دیالکتیکی‌اش را بسط داد: هژمونی به عنوان پروژه‌ای سیاسی. گرامشی در سراسر **دفت‌های زندان** مصر است که یک پروژه هژمونیک راستین را نمی‌توان به پروپاگاندای صرف یا نفوذ عمومی تقلیل داد. چنین پروژه‌ای آژیتاسیون و سازمان‌دهی فعال و مستمر پیرامون دامن‌گسترده‌ترین طیف جبهه‌ها، از پراکسیس‌های صراحتاً سیاسی تا اجتماعی

و فرهنگی و دینی، را در برمی‌گیرد و در یک مفهوم گسترده همچون شیوه‌های رایج تفکر و بررسی در یک صورت‌بندی اجتماعی-فرهنگی معین تلقی می‌شود. دوباره، مقایسه با ظهور تاریخی بورژوازی اروپا به عنوان طبقه‌ای هژمونیک در «سده‌ی طولانی نوزدهم» تعیین‌کننده بود. پروژه هژمونیک بورژوازی با «کنترل سیاست» مرتبط با پروژه‌ی گسترده‌تر دگرگونی اجتماعی، با تصویری فراگیر از جهان و نمونه‌های سازمانی که یک‌دیگر را تقویت می‌کنند، پی گرفته شد. گرامشی در ژاکوبن‌ها نمونه‌ای قاطع از چنین شکل کلیت‌بخش به سیاست را یافت، ضمن آن که به محدودیت‌های آن‌ها اشاره کرد. (Q1, §44: 40-54; Q8, §21: 951-3)

گرامشی با توجه به تلاش گروه‌های اجتماعی فرودست برای کسب هژمونی این سوال را مطرح کرد که چگونه یک پروژه‌ی هژمونیک از غنای بی‌شمار همه‌ی گروه‌های ذینفع مختلف – گاه حتی گروه‌های ذینفع معارض – که او «گروه‌های اجتماعی فرودست» یا طبقات مردمی به معنای وسیع می‌نامید، بر ساخته می‌شود؛ یعنی همه‌ی گروه‌ها یا طبقاتی که توسط سازمان کنونی جامعه تحت ستم و استثمار قرار می‌گیرند. [۲۴] گرامشی ضمن بسط این خط پژوهشی به طور فزاینده‌ای تأکید کرد که هژمونی به عنوان یک پروژه شامل چیزی است شبیه به همه‌جانبه‌ترین شکل‌های پراکسیس تجربی علمی و مدرن؛ یعنی هژمونی بسان یک پروژه‌ی پژوهشی برای ایجاد دانش جدید پرولتاریایی بازنموده می‌شود. (Q11, §34:1448-9) فعالان سیاسی با هدف ساختن پروژه‌ای هژمونیک باید به‌طور مستمر گزاره‌هایی ارائه دهند، آن‌ها را در عمل آزمایش کنند، به تصحیح و تجدیدنظر در آن‌ها بپردازند و تزه‌های تعدیل‌شده‌ی خود را بار دیگر در مبارزات سیاسی مشخص بیازمایند. این روند منجر به تبادل و ردوبدل دیالکتیکی مستمر بین شرایط سیاسی موجود و تلاش برای دگرگونی آن، و حتی مهم‌تر از آن، بین رهبران یک جنبش سیاسی و مشارکت‌کنندگان در آن می‌شود. بنابراین، پروژه‌ی سیاسی سیاست هژمونیک نشان‌دهنده‌ی نوعی «آزمایشگاه آموزشی» برای توسعه‌ی شکل‌های جدید پراکسیس سیاسی دموکراتیک و رهایی‌بخش است. [۲۵]

دستگاه هژمونیک

واکاوی نهادها و اشکال سازمانی رهبری در مدرنیته‌ی سیاسی سومین جنبه‌ی محوری مفهوم هژمونی از نظر گرامشی را تشکیل می‌دهد. این دیدگاه شامل بسط چیزی بود که می‌توان آن را افزوده‌ی به واقع «جدید» گرامشی به مفهوم هژمونی، با بسط و مشخص شدن آن در مفهوم «دستگاه هژمونیک» در نظر گرفت. (بنگرید به Bollinger and Koivisto 2001 and 2009) گرامشی با این مفهوم تعیین‌کننده تلاش کرد تا به مضمون ارتباط دیالکتیکی مجموعه‌ای از نهادهای ساختاریافته و شکل‌های سازمانی پراکسیس سیاسی و ظاهراً «غیر سیاسی» بیندیشد. او دستگاه‌های هژمونیک را واکاوی کرد که بورژوازی اروپا مقدم بر انقلاب فرانسه و به‌ویژه پس از آن ساخته بود. همان‌طور که گرامشی مکرراً خاطر نشان می‌کرد، گسترش دستگاه

هژمونیک بورژوازی نه تنها شامل شکل‌های صریح سیاسی مانند احزاب سیاسی، برنامه‌های انتخاباتی و شکل‌های قانون اساسی بود بلکه همچنین درهم‌تنیدگی این موارد را با طیف کاملی از زندگی اجتماعی مدرن در برمی‌گرفت. (Q6, §137: 801) گرامشی در مجموعه‌ای از یادداشت‌ها راه‌های پیچیده‌ای را بیان کرد که در آن بورژوازی از شرایط فرودست خود در فئودالیسم بیرون آمده بود تا به گروهی اجتماعی تبدیل شود که بتواند رهبری را به کل جامعه ارائه دهد و شکل‌های جدیدی را ایجاد کرد که به وسیله‌ی آن و از طریق آن توانست حمایت (فعالانه یا منفعلانه‌ی) بسیاری از گروه‌های اجتماعی دیگر را که از تقسیمات پیشین قدرت حذف شده بودند، برای آرمان خود تأمین کند. شکل‌گیری تاریخی دستگاه هژمونیک بورژوازی به‌طور مشخص در ابتکاراتی مانند روزنامه‌ها، مؤسسات انتشاراتی، مؤسسات آموزشی، انجمن‌های اجتماعی، باشگاه‌های ورزشی و شبکه‌های فرهنگی، در قالب‌بندی‌های متغیر، بسته به شکل‌گیری اجتماعی خاص، رخ داد [۲۶]:

به‌طور خلاصه، طیف وسیعی از فعالیت‌هایی که جوامع مدرن را در پیچیدگی‌شان به‌عنوان «سازمان‌هایی از بالا» یا «انجمن‌هایی از پایین»، بر اساس پارادایم حاکمیت متعالی مدرن، ساختار و سازمان می‌دهند. گذار تعیین‌کننده در این عنصر از پژوهش گرامشی، تلاش برای به‌تصویر کشیدن شکل‌گیری شبکه‌ای بدیل از دستگاه‌های هژمونیک پرولتری بود، شبکه‌ای که به تقویت سازمان کنونی جامعه و نابرابری‌های آن اختصاص نداشته باشد، بلکه راه را به سوی الغای روابط اجتماعی استثمارگرانه و ستم‌گرانه بگشاید. این امر مستلزم تأمل در شکل متمایز دستگاه هژمونیک پرولتری بود که با محتوای رادیکال غیربورژوازی آن مطابقت داشت و آن را تقویت می‌کرد. به بیان مارکس درباره‌ی کمون پاریس، گرامشی می‌کوشید تا شکل‌گیری دستگاه‌های هژمونیک را نظریه‌پردازی کند که «گسترش‌گر» باشند نه «سرکوبگر» (Marx and Engels 1975—) (2005, vol. 22: 334)، دستگاه‌هایی که در قلب سلطه‌ی سرمایه‌داری فرآیند «انقلاب مداوم» را به عنوان شیوه‌ای مستقل سازماندهی یک قدرت سیاسی متخاصم آغاز کنند. [۲۷]

هژمونی جنبش کارگری

واکاوی شکل‌های نهادی در انواع مختلف پروژه‌های هژمونیک با چهارمین وجه مفهوم یک‌پارچه‌ی هژمونی از نظر گرامشی همراه است: مفهوم هژمونی جنبش کارگری. هنگامی که پژوهش‌های گرامشی در زندان پیشرفت کرد، او با اضطرار فزاینده‌ای به نفع هژمونی جنبش کارگری استدلال می‌کرد، مفهومی که محور فعالیت‌های سیاسی گرامشی پیش از **دفترهای زندان** بود. در نگاه نخست، این استدلال ممکن است خودسرانه یا تحمیلی یا تقلیل بداعت مفهوم گرامشی به مدل «روسی» به نظر برسد که او ظاهراً با به‌کارگیری تحلیلی مفهوم هژمونی برای واکاوی صورت‌بندی‌های سیاسی «پیچیده‌تر» غرب آن را منسوخ کرده بود. به هر حال، اغلب ادعا شده است که گرامشی اساساً یک نظریه‌پرداز روبناهای فرهنگی بود، کسی که نه تنها

منتقد جدی جبرباوری اقتصادی بود، بلکه شاید حتی از نظریه‌ی اقتصادی نیز بی‌اطلاع بود. گاه حتی ادعا شده است که مفهوم هژمونی گرامشی نشان‌دهنده‌ی آغاز یک «پسامارکسیسم» است که منطقاً باید نقد مارکسیستی اقتصاد سیاسی و تأکید آن را بر طبقات رد کند. با این حال، چنین قرائتی^{۲۸} کلیت **دفت‌های زندان** را که حاوی یادداشت‌های گسترده‌ای است که به بحث‌های **سرمایه** مارکس و تاریخ اقتصادی اختصاص دارد، نادیده می‌گیرد. [۲۸] آن‌ها هم‌چنین زمینه‌ی فعالیت سیاسی گرامشی را نادیده می‌گیرند که اساساً علیه چیزی بود که او بارها آن را «دیکتاتوری» بورژوازی، از جمله و به‌ویژه در نوع فاشیستی آن، توصیف می‌کرد. همان‌طور که Alberto Burgio (2002) تأکید کرده است، گرامشی در طول تحقیقات تاریخی، سیاسی و فلسفی‌اش پیوسته خاطر نشان می‌کند که جهان مدرن، با شکل‌های جدید آزادی و ناآزادی، اساساً از سایر صورت‌بندی‌های اجتماعی پیشین متمایز است، زیرا سازمانی است برای تولید، انباشت و گسترش مقادیر عظیمی از ثروت اجتماعی و ایجاد شکل‌های جدید ثروت اجتماعی. گرامشی، مانند مارکس، کار را صرفاً عنصر یا جزئی از این سازمان نمی‌دانست، یا صرفاً فعالیت یک طبقه یا بخش طبقاتی (مثلاً طبقه‌ی کارگر صنعتی ظاهراً «سنّتی» فوردیسم نوپا). بلکه کار در **دفت‌های زندان** به‌سان یک رابطه‌ی اجتماعی به تصویر کشیده شده است که همه‌ی روابط اجتماعی دیگر جوامع مدرن را تعیین می‌کند و به شیوه‌های گوناگون توسط این روابط تعیین می‌شود. [۲۹] این یکی از گره‌گاه‌های مرکزی است که ساختارها و تضادهای جامعه‌ی مدرن در آن فشرده و بیان می‌شوند. جامعه‌ی سرمایه‌داری مدرن، از فعالیت‌های روزمره که «محتوای» آن را برمی‌سازد تا روابط اجتماعی و سیاسی سلطه که می‌خواهد به عنوان «شکل» آن‌ها عمل کند، از طریق مالکیت خصوصی وسایل تولید توسط یک طبقه به انباشت سرمایه اختصاص دارد — یعنی ادعای پیروزمندان‌ی بورژوازی درباره‌ی حق قانونی به تصاحب ارزش اضافی تولیدشده در «برابری نابرابر» مشخص رابطه‌ی سرمایه با کار مزدی. بنابراین، هر جنبشی برای دگرگونی جوامع مدرنی که شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری بر آن‌ها مسلط است، باید این اصل سازمان‌دهی بنیادی را در نظر بگیرد که پیوسته روابط فرودستی‌ای که جامعه‌ی سرمایه‌داری را هم از درون و هم فراتر از روابط کاملاً اقتصادی درمی‌نوردد، تولید و بازتولید و به شیوه‌های گوناگون تعیین می‌کند. در وهله‌ی نخست و نه آخرین وهله، چنین جنبش انقلابی باید بر اساس منافع تمام طبقات دیگر جامعه و با پرداختن مستقیم و قاطعانه به آنچه **مانیفست کمونیست** از آن به عنوان «مسئله‌ی مالکیت» یاد می‌کند، یعنی مبنای مادی فرودستی در همه شکل‌های آن، سلطه‌ی یک طبقه اقلیت‌گرا را به چالش بکشد.

رهبری، یا به‌عبارت دیگر، بی‌ثباتی‌گرایش‌های ناموزون به سمت دگرگونی به جای موازنه‌ی نظم؛ سیاست به‌عنوان پروژه‌های طرفدار وحدت‌بخشی شکل‌گیری دانش به جای مناسبات سلطه و کنترل سلسله‌مراتبی؛ نهادهای قدرت تشکیل‌دهنده و گسترش درونی آن‌ها، به جای محدودیت‌های قانونی؛ کار به عنوان یک رابطه‌ی اجتماعی پویا در دگرگونی بی‌وقفه‌ی مدرنیته، که وظیفه‌ی یک جنبش کمونیستی مبارز است که آن

را سیاسی کند. زنجیره‌ی دیالکتیکی سیاست هژمونیک از نظر گرامشی به جای آن که گونه‌ای چپ‌گرایانه از ساحت‌های دولت‌مدار اندیشه‌ی سیاسی مدرن باشد، معرف بدیلی رادیکال است. این زنجیره حرکتی را از یک واکاوی پیچیده‌ی شکل‌های تاریخاً موجود سلطه به سوی بسط نظریه‌ای حتی پیچیده‌تر پیرامون سازمان سیاسی بدیل برمی‌سازد.

هژمونی و انقلاب منفعل

اکنون با توجه به این گزینش مضمون‌بنیاد بسط دیالکتیکی مفهوم هژمونی به عنوان پروژه‌ای تحقیقاتی، می‌توانیم مفهوم انقلاب منفعل را بازسازی کنیم. به‌جای «استنتاج» هژمونی از انقلاب منفعل، به‌عنوان «سازوکار» تحقق آن، می‌توان گستره‌ای را درک کرد که در آن انقلاب منفعل^۱ بازنمود کژدیسی سیاست هژمونیک است، یا همچون مانع سازمانی دقیقی در مقابل پراکسیس گسترده‌ی آن قرار می‌گیرد. به‌ویژه، این گزینش مضمون‌بنیاد مفهوم هژمونی ما را قادر می‌سازد تا محدودیت مفهوم انقلاب منفعل را به‌عنوان مرحله‌ای از گسترش نظریه‌ی هژمونی گرامشی درک کنیم، و نه به عنوان نقطه‌ی پایانی آن.

مفهوم انقلاب منفعل به جای ارائه‌ی یک نظریه کلی و آگاهی‌بخش که به ما امکان دهد اجزای تشکیل‌دهنده‌ی آن، از جمله اجزای هژمونی، را درک کنیم، در واقع در مراحل تدریجی در **دفت‌های زندان**، به عنوان یک نظریه استراتژیک و جزئی، یا آن‌طور که گرامشی آن را نامید به عنوان «معیار تاریخی-سیاسی» بسط یافت. (Q1, §44: 41) این واکاوی‌ای بود از شکل سازمانی خاص هژمونی بورژوازی، یا بهتر بگوییم شکل‌های سازمانی که پروژه‌ی سیاسی بورژوازی در آن در پی جلوگیری از تحقق کامل سیاست هژمونیک به عنوان بازسازماندهی مجدد روابط موجود سیاسی مبتنی بر قدرت بود. در وهله‌ی اول، گرامشی از ۱۹۳۰ تا اوایل ۱۹۳۲ از مفهوم انقلاب منفعل برای توصیف شکل‌گیری دولت مدرن ایتالیا در ریزورجیمنتو استفاده کرد. این فرآیندی بود که در آن طبقات مسلط توانستند طبقات مردمی را از مشارکت مستقل و متشکل در فرآیند مدرنیزاسیون کنار بگذارند. (Q1, §44: 40-54؛ فوریه-مارس ۱۹۳۰؛ Q8, §25: 41؛ ژانویه‌ی ۱۹۳۲) در وهله‌ی دوم، از اواخر سال ۱۹۳۰، گرامشی شروع به بسط این مفهوم، به شیوه‌ای مقایسه‌ای، برای واکاوی دیگر صورت‌بندی‌های اجتماعی مانند آلمان کرد که به نظر می‌رسید فرآیند متناقض مشابهی از مدرنیزاسیون (اقتصادی) را بدون مدرنیزاسیون (سیاسی) از سر گذراندند و فاقد یک لحظه‌ی رادیکال ژاکوبینی بودند نظیر آنچه با انقلاب فرانسه همراه بود. (Q4, §57: 504؛ نوامبر ۱۹۳۰) سپس، در وهله‌ی سوم، در حالی که گرامشی درگیر مجادلات شدیدی با سایر زندانیان کمونیستی بود که طی آن علیه سیاست‌های دوره‌ی سوم استالینیستی از سال ۱۹۳۲ به بعد بحث می‌کرد، به نظر می‌رسد فکر می‌کرد که مفهوم انقلاب منفعل می‌تواند یک معنای بین‌المللی و حتی دورانی داشته باشد، یعنی نوعی منطق هژمونی بورژوازی که فاشیسم در ایتالیا

صرفاً شکل «جاری» آن بود. (9-1088: §236, Q8, : آوریل ۱۹۳۲؛ 9-1226: §9, Q101؛ آوریل - مه ۱۹۳۲) دقیقاً چنین صورت‌بندی‌هایی است که برای حمایت از خوانش وبری از انقلاب منفعل به‌عنوان داستانی از نزول مدرنیته‌ی سیاسی به قفس آهنین عقلانی و بوروکراتیک استفاده شده‌اند.

بسیاری از تفسیرها در این نقطه متوقف شده است. آن‌ها توجه ندارند که گرامشی دست‌کم دو گام تعیین‌کننده‌ی دیگر در توسعه‌ی مفهوم انقلاب منفعل برداشت که اساساً اهمیت آن را تغییر می‌دهد. گرامشی پس از آن که اساساً مفهوم «استثنایی بودن ایتالیا» در انقلاب منفعل **ریزورجیمنتو** را گسترش چشم‌گیری داد، از خود پرسید که آیا چنین تحول نظری عنان‌گسیخته‌ای نمی‌توانست پیامدهای سیاسی منفی داشته باشد. او به دفترهایش بازگشت تا این مفهوم را در یک مدخل صراحتاً نظری بسط دهد (برخلاف مطالعات قبلی و عمدتاً تاریخی‌اش)، و «آن را از هر اثری از جبرگرایی پاک کند.» (5-1774: §17, Q15: آوریل - مه ۱۹۳۳) در این فرآیند، تأمل او در مورد موضوعات محوری در «پیشگفتار» مارکس در سال ۱۸۵۹، که او در آغاز حبس خود نیز ترجمه کرده بود، و آن را به شکلی بدیع، به عنوان استدلالی علیه همه‌ی شکل‌های جبرگرایی خواند، تعیین‌کننده بود. گرامشی در ۱۹۳۳ استدلال کرد که مفهوم انقلاب منفعل می‌تواند معنای سیاسی مشخصی داشته باشد، نه به‌عنوان یک «برنامه»ی سیاسی، بلکه تنها اگر «تضاد شدیدی را ضروری یا مفروض بداند» که به طور مستقل و سازش‌ناپذیری همه‌ی قدرتش را به جریان اندازد. (62: §, Q15, 1827: ژوئن - ژوئیه ۱۹۳۳) به عبارت دیگر، مفهوم انقلاب منفعل نیاز به مواجهه با پتانسیل یک فرآیند صلح‌زدایی و انقلاب فعال توسط طبقات مردمی و در درون کنش آن‌ها داشت.

شهریار جدید

دقیقاً در این دوره از ۱۹۳۲ به بعد است که گرامشی نظریه‌ی بدیع خود را درباره‌ی هژمونی پرولتری به عنوان شکل بدیل سازماندهی سیاسی، که در استعاره‌ی ماکیاولیایی «شهریار جدید» گنجانده شده، عمیق‌تر می‌کند. هم مفهوم و هم واقعیت تاریخی انقلاب منفعل را فقط با در نظر گرفتن صورت‌بندی این مفهوم از شهریار جدید به عنوان فراروی آن در کامل‌ترین معنای هگلی می‌توان به صورت عقلانی و سازمانی رمزگشایی کرد. به عبارت دیگر، مفهوم انقلاب منفعل به‌عنوان نظریه‌پردازی شکل‌های سازمانی بورژوازی ناقص است، مگر این‌که استمرار این خط پژوهشی توسط گرامشی را «از راه‌های دیگر»، با ترسیم ضد انقلاب منفعل در شکل‌های سازمانی پرولتری که در این شخصیت دراماتیک و اسطوره‌ای ماکیاولیایی ترکیب شده است، در نظر بگیریم. گرامشی پس از غلبه بر خطر تقدیرگرایی در مفهوم انقلاب منفعل، توان نظری‌اش را به تصویر شهریار جدید معطوف کرد که هم‌هنگام به عنوان بازنمایی و تحقق نوع متفاوتی سیاسی تلقی می‌شد: پادزهری در برابر سم انقلاب منفعل.

با این حال شهریار جدید چه نوع پادزهری است؟ از همان سال‌های اولیه‌ی استقبال از دفترهای زندان، اغلب استدلال کرده‌اند که شهریار جدید یا «اسم رمز» حزب کمونیست به عنوان بنیان‌گذار دولت جدید و شخصیت اصلی «اصلاحات فکری و اخلاقی» است (Q8, §21: 953: ژانویه تا فوریه ۱۹۳۲)، یا «اسم رمز» حزب سیاسی مدرن به طور کلی، به عنوان ترکیبی متمایز از منابع هنجاری، انگیزشی و اجرایی اخلاق دموکراتیک که جوامع توده‌ای مدرن را تضمین می‌کند. (White and Ypi 2010: 814) بار دیگر، به راحتی می‌توان مجموعه‌ای از نقل قول‌ها را در حمایت از این خوانش یافت. گرامشی در قطعه‌ای معروف می‌گوید که «شهریار جدید، شاهزاده اسطوره‌ای نمی‌تواند یک شخص واقعی، یک فرد مشخص باشد. او فقط می‌تواند یک ارگانسیم باشد. [...] این ارگانسیم را قبلاً توسعه‌ی تاریخی معلوم کرده است. این ارگانسیم همانا حزب سیاسی است» (Q8, §21: 951-3: ژانویه تا فوریه ۱۹۳۲). دفتر ۱۳ («یادداشت‌هایی درباره‌ی سیاست ماکیاولی»، از مه ۱۹۳۲ تا اوایل ۱۹۳۴) به‌ویژه حاوی یادداشت‌های گسترده‌ای درباره‌ی حزب سیاسی به عنوان شخصیت اصلی ضروری زندگی سیاسی مدرن است. گرامشی همچنین نظریه‌ی سه جانبه‌ی جدیدی را درباره‌ی «عناصر اساسی» لازم برای ایجاد یک حزب سیاسی به خوبی بسط می‌دهد: «عناصر توده‌ای». یک «عناصر منسجم اصلی»؛ و «عناصر واسطه‌ای که اولین عنصر [توده‌ای] را با عنصر دوم [عناصر منسجم] پیوند می‌دهد و ارتباط بین آن‌ها را نه تنها از نظر فیزیکی، بلکه از نظر اخلاقی و فکری نیز حفظ می‌کند» (Q14, §70: 1733: فوریه ۱۹۳۳؛ بنگرید به Sassoon 1987: 150-79).

با این حال، لازم است این صورت‌بندی‌ها را در بافتار فلسفی و تاریخی‌شان قرار دهیم تا اهمیت کاملشان را درک کنیم. گرامشی تأملات خود را درباره‌ی شهریار جدید به عنوان یک شکل سازمانی جدید در همان دوره‌ای بسط داد که اختلافاتش با سیاست «دوره‌ی سوم» استالینیستی، و روش‌های «سانترالیستی بوروکراتیک» آن تشدید می‌شود. (Q13, §36: 1632-5) این همچنین دوره‌ای است که او افزوده‌ی جدید خود را به واکاوی طبقاتی مارکسیستی با مفهوم «گروه‌های اجتماعی فرودست» صورت‌بندی می‌کند. این مفهوم به طبقات استثمارشده در فرآیند کار سرمایه‌داری محدود نمی‌شود، بلکه شامل همه‌ی گروه‌های اجتماعی است که تحت ستم قرار گرفته و به «حاشیه»ی تاریخ سپرده شده‌اند. (Q25: 2277) سرانجام، همچنین در این سال‌هاست که گرامشی بر نیاز به یک مجلس مؤسسان، به‌عنوان زمینه‌ای ضروری که بر مبنای آن رهبری سیاسی جنبش کارگری در مبارزات ضدفاشیستی ممکن می‌شود، تأکید می‌کند (Quercioli 1977؛ برای بیش‌تر تحقیقات جدید درباره‌ی پیشنهاد مجلس مؤسسان، بنگرید به Vacca 2012). شهریار جدید نمایان‌گر شکل ترکیبی است که همه‌ی این جریان‌های پژوهشی گرامشی به آن سرازیر می‌شوند. هر عنصر تعیین‌کننده است. تنها با در نظر گرفتن همه‌ی آن‌ها، و رابطه‌ی یک‌پارچه‌ی آن‌ها، می‌توانیم به متمایزبودن «بازگشت» گرامشی به ماکیاولی پی ببریم. [۳۰]

به این دلایل، شهریار جدید گرامشی را نباید صرفاً اسم رمزی برای یک حزب سیاسی از پیش موجود یا حتی شکل شناخته‌شده‌ای از حزب سیاسی کمونیستی درک کرد، حزبی که پیش‌ازپیش با تثبیت استالینسم در اتحاد جماهیر شوروی و جنبش کمونیستی بین‌المللی به طور فزاینده‌ای منسوخ می‌شد، حتی زمانی که گرامشی در حال نگارش دفترهای خود بود. در عوض، دقیقاً همان‌طور که درباره‌ی شهریار هنوز ناموجود ماکیاولی صدق می‌کند، میانجی‌گری‌های نهایی گرامشی رویه و شکل جدیدی از سیاست را پیشنهاد می‌کند که شامل درک جدیدی از حزب سیاسی به‌عنوان «آزمایشگاه» جامعه‌ی جدید است و به کامل‌ترین گسترش خود می‌رسد، اما قابل تقلیل به آن نیست. شهریار جدید یک «فرد مشخص» یا یک هستنده‌ی متمرکز واحد نیست، بلکه فرآیند جمعی پویایی است که هدفش یک‌سره بسطی تمامیت‌بخش در کل صورت‌بندی اجتماعی، به‌عنوان سازمانی جدید از روابط اجتماعی و سیاسی است. به همین دلیل، شهریار جدید گرامشی به‌عنوان شکل (سوبژکتیو) بیان تقلیلی تفاوت بر حسب زنجیره‌ای از هم‌ارزی یا وحدت، آن‌گونه که فرمالیسم ذاتی تفسیر لاکلائو و موفه از هژمونی مطرح می‌کند، شکل نمی‌گیرد. در عوض، شهریار جدید بیان‌گر تولید «انسجام» عناصر متنوعی است که درگیر روابط تبدیل و انتقال متقابلی هستند که به جای کاهش، هر یک از عناصر تشکیل‌دهنده‌ی آن را غنی می‌کند. [۳۱] به‌طور خلاصه، شهریار مدرن را باید در کامل‌ترین معنای خود به منزله‌ی پویایی گسترده‌ی مدنیت پیرامون فعال‌سازی مجدد و ظهور «بخشی از هیچ‌بخش» (Rancière) (1999) از تجربه‌ی فرودستی درک کرد که مدرنیته‌ی سرمایه‌داری را به‌عنوان انقلابی منفعل مشخص می‌کند. دقیقاً به دلیل این پویایی گسترده‌ی مدنیت، که شرط امکان آن را می‌سازد، حزب سیاسی برآمده از این فرآیند نوع کاملاً جدیدی است.

به همین منوال، به همین دلیل، طرح شهریار جدید را نمی‌توان به نوعی فرمالیسم سیاسی تقلیل داد که بر مدرنیته‌ی سیاسی، از هابز تا روسو و فراتر از آن چیره شده است، مدرنیته‌ای که در آن یک شکل سیاسی معین بر محتوای فرودست (اجتماعی) آن غالب می‌شود. در عوض، تا آن‌جا که شهریار جدید در تشکیل یک «حزب آزمایشگاهی» به اوج خود می‌رسد، شکلی است که صرفاً بیان محتوایی است که اساساً از آن فراتر می‌رود. «شهریار جدید، هنگامی بسط داده می‌شود، کل نظام مناسبات فکری و اخلاقی را متحول می‌کند [...] شهریار جای الوهیت یا امر مطلق را می‌گیرد و مبنایی می‌شود برای لائیسیتته‌ی مدرن و لائیسیتته‌شدن کامل همه‌ی جنبه‌های زندگی و همه‌ی روابط عرفی.» (Q13, §1: 1561; مه ۱۹۳۲) بنابراین، تثبیت نهادی این فرآیند در نوع جدیدی از حزب نباید به‌عنوان شکل‌گیری یک «سوژه‌ی سیاسی»، یک مرکز یک‌پارچه قصد و ابتکار، یا یک «ابزار» یا «ماشین»، به قول معروف وبر «سیاست همچون یک حرفه» (۱۹۹۴: ۳۳۹) درک شود. بلکه این فرآیند تراکم همیشه موقتی از روابط قدرت است که پیوسته ترکیب شهریار جدید را به‌سان یک ارگانسم جمعی و در حکم یک فرآیند انقلابی گسترده‌ی جاری تغییر می‌دهد.

مهم‌تر از همه، مفهوم یک پارچه‌ی شهریار جدید، هم به‌عنوان یک پویایی گسترده‌ی مدنیت و هم به‌عنوان یک فرآیند نهادی بدیع برای دگرگونی اجتماعی، به معنایی فعال نمایان‌گر نوع جدیدی از فرهنگ سیاسی است که قادر به ارزش‌گذاری قدرت شالوده‌گذار به‌سان بنیاد یک سازمان اجتماعی جدید است، به جای آنکه به شکلی از پیش تعیین‌شده در قانون اساسی — یعنی شکلی از سلطه — استحاله یابد. گرامشی استدلال می‌کند که در چنین برداشتی، «نمی‌توان یک نظام حقوق اساسی از نوع سنتی ساخت»، بلکه صرفاً یک سری اصول اساسی را می‌توان پیشنهاد کرد که غایت دولت را به‌عنوان هدف اصلی‌اش مطرح می‌کند. (Q5, 662: §127) بنابراین شهریار جدید در نهایت شکل اسطوره‌ای را نشان می‌دهد که هدف آن فراخواندن ائتلافی از فرودستان شورشی است که درگیر اقدامات برای خودآزادی سیاست هژمونیک هستند — آزمایشگاهی آموزشی برای آموزش‌زدایی عادات فرودستی و کشف شکل‌های جدید سرخوشی، دوسویگی و خودتعیینی جمعی.

اصطلاحات پیش‌گمانه‌ای سیاست رادیکال معاصر

سال‌های گذشته شاهد تحولی اساسی در فضای سیاسی بین‌المللی بوده‌ایم. پس از زمستان طولانی نئولیبرالیسم، مفاهیم جدید اما هنوز شکننده از جهان از تداوم انقلاب‌های عربی، تا جنبش اشغال، تا مبارزات ضد ریاضت اقتصادی در سراسر جهان اشاعه می‌یابند. برای اولین بار به تحقیق از دهه‌ی ۱۹۶۰، تجربیات توده‌ای پیوسته از بسیج مردمی یک نسل کامل، در عمق بحران سیاسی طبقات حاکم که قادر به تثبیت تضادهای ذاتی رژیم انباشت خود نیستند، وجود دارد. آنچه این جنبش‌های جدید به آن نیاز دارند، نظریه‌هایی است که به آن‌ها کمک کند تا ظرفیت عمل خود را افزایش دهند، دیدگاه‌های سیاسی جدیدی را که در آن‌ها نهفته است، در یک «وضعیت عملی» آشکار کنند. مهم‌تر از همه، این جنبش‌ها نیاز به توسعه‌ی شکل‌های سازمانی دارند که آن‌ها را در گذار از مقاومت در برابر نظم موجود، به سمت شالوده‌ی نوع جدیدی از جامعه قادر به رشد و شکوفایی می‌کند، یعنی از نقد به برساختن.

به نظر من توسعه‌ی دیالکتیکی پژوهش گرامشی درباره‌ی ماهیت سیاست هژمونیک، واقعیت تاریخی انقلاب منفعل، و شکل‌گیری بالقوه‌ی یک شهریار جدید را می‌توان امروز به‌عنوان اصطلاحات پیش‌گمانه‌ای (prefigurative) برای درک و تقویت تنوع این موارد بسیج معاصر مقاومت و شورش درک کرد. ریموند ویلیامز زمانی در سخنی معروف استدلال کرد که هرگونه بازسازمان‌دهی سوسیالیستی جامعه در آینده لزوماً نه ساده‌تر بلکه پیچیده‌تر از روابط سلطه در جوامع سرمایه‌داری خواهد بود. (Williams 1979: 431) مفهوم شهریار جدید نزد گرامشی به‌عنوان پویایی شکل جدیدی از نهادگرایی گسترده نشان می‌دهد که نه تنها سوسیالیسم بلکه شکل‌های سازمانی که مرحله‌ی اولیه بسط و تحقق آن را تشکیل دهند نیز باید پیچیده‌تر تلقی شوند.

* مقاله‌ی حاضر ترجمه‌ای است از *Hegemony, passive revolution and the modern Prince* نوشته‌ی Peter D Thomas که در لینک زیر یافته می‌شود:

<https://journals.sagepub.com/doi/10.1177/0725513613493991>

پیتر دی توماس در تاریخ اندیشه سیاسی در دانشگاه برونل لندن تدریس می‌کند. او نویسنده‌ی کتاب *لحظه‌ی گرامشی: فلسفه، هژمونی و مارکسیسم* و یکی از ویراستاران کتاب *مواجهه با آلتوسر: سیاست و ماتریالیسم در اندیشه‌ی رادیکال معاصر* است. او عضو هیئت تحریریه *ماتریالیسم تاریخی* است.

یادداشت‌ها

[۱]. بازسازی مفصلی از تفسیرهای مختلف از مفهوم هژمونی در بحث ایتالیایی‌ها را می‌توان در (Liguori 2012) یافت. به (D’Orsi 2008) نیز بنگرید. برای بررسی‌های انتقادی تفسیرها درباره‌ی مفهوم هژمونی، بنگری به Gruppi 1977; Buci-Glucksmann 1985 و Haug 2004.

[۲]. برای خوانش‌هایی که این تفسیر را تقویت کرده‌اند، بنگرید به Bates (1975); Williams (1977); Femia (1986); Bocoock (1981). برای خوانش انتقادی از این خط دریافت در انسان‌شناسی، بنگرید به (Crehan 2002). عنصر این خوانش هژمونی نیز به شدت بر پروژه‌ی مطالعات فرودستان در روایت‌های مختلف آن تأکید کرده است، بنگرید به Guha 1997.

[۳]. درباره‌ی خوانش‌های «پوپولیستی» از هژمونی در «راه ایتالیایی به سوسیالیسم»، بنگرید به (Liguori 2012: 133-68). برای اظهارات انتقادی درباره‌ی «صدور» بعدی این دیدگاه در بحث‌های بین‌المللی، به‌ویژه در زمینه‌ی «شباهت‌های خانوادگی» خوانش تولیاتی و لاکلائو و موفه از گرامشی، بنگرید به (Casarino and Negri 2008: 162-4). [۴]. تأثیرگذارترین پیشنهاد این قرائت، پیشنهاد (Laclau and Mouffe 1985) بود. (Laclau 2005) از آن زمان به بعد این تفسیر را در نظریه‌ی متمایز خود از پوپولیسم به عنوان «راز» (به معنای فوئرباخ) سیاست بسط داده است. Simon Critchley شرح مختصری از ورود این خوانش به «عقل سلیم» آکادمیک ارائه می‌دهد: «عمل انباشتگی سوژه سیاسی همانا لحظه‌ی هژمونی است» (2007:104).

[۵]. این تفسیر به موثرترین شکل در (Bobbio 1979 [1969]) صورت‌بندی شد. برای خوانش انتقادی پیش‌فرض‌های آن، بنگرید به (Opratko 2012); (Thomas 2009: 159-96); (Anderson 1976); (Texier 1979). برای خوانش‌هایی که تلاش می‌کنند بر اساس این تفسیر جزئی به نفع منسوخ‌شدن مفهوم گرامشی استدلال کنند، بنگرید به (Day 2005) and (Beasley-Murray 2011) که به‌ویژه نماینده‌ی یک برنامه‌ی پژوهشی نوظهور پساہژمونیک در مطالعات آمریکای لاتین است.

- [۶]. برای بازسازی کاربردهای هژمونی در اندیشه‌ی سیاسی یونان باستان، بنگرید به (D'Orsi و Fontana (2000) (2008).
- [۷]. درباره‌ی کاربردهای ژئوپلیتیکی مفهوم هژمونی در بین‌الملل کمونیستی، بنگرید به (Anderson (1976) and Buci-Glucksmann (1980 [1975]).
- [۸]. «نسل اول» نظریه‌ی نوگرامشیایی در روابط بین‌الملل در (Gill (1993) گردآوری شده است. 2005 Robinson
 مروری بر بحث‌های اخیر ارائه می‌دهد. نمونه‌ای از رویکردهای جدیدتر در این زمینه (Morton (2007 است.
 [۹]. برای مثالی تأثیرگذار از این خوانش، بنگرید به (Cox (1987, 1993).
- [۱۰]. برای مقایسه‌ی مفاهیم وبر و گرامشی از مدرنیته در تاریخ سیاسی مربوطه خود، بنگرید به (Portantiero (1981),
 (Levy 1987, and Rehmann (1998). برای خوانش‌هایی که تمایل به ترکیب وبر و گرامشی دارند، بنگرید به
 (Sen (1985) and Bocock (1986).
- [۱۱]. چنین خوانشی از هژمونی به عنوان شکلی از سلطه به‌ویژه در پروژه‌ی «مارکسیسم جامعه‌شناختی» مایکل بوراوی
 (Burawoy 2003, 2012) قابل توجه است.
- [۱۲]. پیشنهاد بیتس مبنی بر این که مفهوم هژمونی از نظر گرامشی را می‌توان «رهبری سیاسی مبتنی بر رضایت
 رهبری‌شوندگان» توصیف کرد (Bates 1975: 352) عملاً آن را شبیه به «نوع چهارم» اسطوره‌ای سلطه‌ی مشروع مبتنی
 بر اراده نشان می‌دهد، سلطه‌ای که وبر ظاهراً به طور خلاصه آن را یک احتمال می‌داند، هرچند در شکلی بسط‌نیافته از لحاظ
 نظری که به دست‌نوشته‌های منتشرشده با عنوان *اقتصاد و جامعه* راه پیدا نکرد — شاید به این دلیل که مستقیماً با بُعد خودبنیاد
 قدرت کاریزماتیک، که به طور فزاینده‌ای ذهن وبر را در سال‌های آخر زندگی‌اش اشغال می‌کرد در تضاد است. بنگرید به
 (Weber (1917) و (Breuer (1998).
- [۱۳]. برای مطالعه‌ی کلاسیک جدید درباره‌ی ناتمام بودن سازنده و از لحاظ سیاسی مولد *دفترهای زندان*، بنگرید به
 (Gerratana (1997).
- [۱۴]. برای مطالعات مرتبط با مفهوم «انقلاب منفعل»، بنگرید به (Thomas (2006), Voza (2004) and
 (Liguori and Voza (2009).
- [۱۵]. *دفترهای زندان* نخستین بار در ایتالیا در یک نسخه‌ی موضوعی ویرایش شده در اواخر دهه‌های ۱۹۴۰ و ۱۹۵۰ منتشر
 شد. این نسخه مبنای بسیاری از ترجمه‌های اولیه، از جمله کتاب تأثیرگذار *گزیده‌هایی از دفترهای زندان* (Gramsci
 1971) در سطح بین‌المللی بود. تنها در سال ۱۹۷۵ بود که ویراست انتقادی به سردبیری والتینو گراتانا (Gramsci
 1975) منتشر شد. در حال حاضر ویراست جدیدی از *دفترهای زندان* به سردبیری جیانی فرانسینی، به عنوان بخشی از
 Edizione nazionale مجموعه نوشته‌های گرامشی، در شرف آماده‌سازی است. به عنوان بخشی از کار مقدماتی این
 ویراست، ویراستی از نسخه‌های عکس‌برداری‌شده از دفترهای اصلی گرامشی در سال ۲۰۰۹ منتشر شد.
 [۱۶]. این گذار به مدل نظم هابزی به صراحت توسط پاگی (x) (1984) نظریه‌پردازی شد.

[۱۷]. در کنار Laclau and Mouffe (1985) که عمدتاً در بحث‌های دانشگاهی تأثیرگذار بود، شاید مهم‌ترین این خوانش‌ها خوانشی بود که استوارت هال و گرایش وابسته به نشریه‌ی مارکسیسم/مروزر در بریتانیا در دهه‌ی ۱۹۸۰ پیشنهاد دادند که تأثیر مهمی بر صورت‌بندی «راه سوم» ادعایی حزب کارگر بریتانیا داشت. به Hall (1988) و برای تحلیل خوانش نادرست این گرایش، به Pearmain (2011) بنگرید.

[۱۸]. سمینار دائمی انجمن بین‌المللی گرامشی، واژگان مفهومی قابل توجهی (Frosini and Liguori 2004) و یک فرهنگ گرامشی عظیم که صدها پژوهش‌گر از سراسر دنیا در آن دخالت داشتند (Liguori and Voza 2009) تهیه کرده است. بنیاد گرامشی از انتشار یک اثر دوجلدی از پیشرفته‌ترین تحقیقات درباره‌ی بافتار اندیشه‌ی گرامشی حمایت مالی کرده است (Giasi 2008). بررسی کار در حال انجام Edizione nazionale را می‌توان در (Cospito 2010) و Vacca (2011) یافت.

[۱۹]. بنابراین، تکوین این «لحظه‌ها» به معنای کشف تجربی بی‌پایان پیش‌فرض‌های ضروری، به جای فروبستگی یا ترکیب فرمالیستی، دیالکتیکی است. در اصطلاح هگلی، دیالکتیک - رمان آموزشی پدیدارشناسی روح به جای دیالکتیک - نظام علم منطق.

[۲۰]. ارجاعات به دفترهای زندان گرامشی [Quaderni del carcere] از استاندارد بین‌المللی تثبیت شده شماره‌ی دفتر (Q)، شماره‌ی یادداشت (§)، و به دنبال آن ارجاع صفحه به ویراست انتقادی ایتالیایی Gramsci 1975 پیروی می‌کند.

[۲۱]. Lo Piparo (1979) بر دین گرامشی به مطالعه‌ی قبلی دانشگاهی او در زمینه‌ی زبان‌شناسی تاریخی تأکید می‌کند، در حالی که بلامی و شچتر (۱۹۹۳) بر ابعاد «ایتالیایی» اندیشه‌ی گرامشی تأکید می‌کنند. با این حال، این عناصر از قبل موجود، اساساً با برخورد گرامشی با بحث‌های بلشویکی دگرگون شدند.

[۲۲]. تحقیقات آرشیوی انجام شده توسط من و کریگ برندیست در مسکو، به لطف کمک مالی تحقیقاتی آکادمی بریتانیا، مطالب جدیدی را در رابطه با دوره گرامشی در روسیه، از جمله مواجهه او با مفهوم هژمونی، کشف کرده است. این تفسیر مادی و انتقادی در مجموعه کتاب‌های ماتریالیسم تاریخی توسط بریل منتشر می‌شود.

[۲۳]. «نخستین عنصر این است که واقعاً حکومت‌شوندگان و حاکمان، رهبری‌شدگان و رهبران وجود دارند. کل علم و هنر سیاست بر این واقعیت اولیه و (با توجه به شرایط کلی معین) تقلیل‌ناپذیر استوار است. [...] در شکل‌گیری رهبران، یک فرض اساسی است: آیا هدف این است که همیشه حکومت‌شوندگان و حاکمان وجود داشته باشند، یا هدف ایجاد شرایطی است که در آن این تقسیم‌بندی دیگر ضروری نباشد؟» (Q15, §4: 1752)

[۲۴]. برای کاوش در تکوین معنای پیچیده‌ی مفهوم «گروه‌های اجتماعی فرودست» در دفترهای زندان، با این تأکید که این مفهوم را نباید صرفاً یک «اسم رمز» برای طبقه (ی اقتصادی) درک کرد بلکه باید آن را افزوده‌ای جدید به واژگان سیاسی مارکسیسم دانست، بنگرید به Green (2011).

[۲۵]. درباره‌ی مفهوم سیاست هژمونیک به عنوان تولید «روشنفکری» جدید، بنگرید به Sotiris (2013).

[۲۶]. مثلاً، درباره‌ی کارکرد سازمان‌دهنده‌ی روزنامه‌ها به‌طور خاص، بنگرید به 1939: §37, Q17 و دفتر ۲۴، که به روزنامه‌نگاری اختصاص داده شده. درباره نقش‌های شبکه‌های بورژوازی مانند روتاری، به‌ویژه در مقایسه با سایر سازمان‌های فراملی مانند فراماسونری ایفا می‌کنند، بنگرید به 1633: §36, Q13, §61: 593-4; Q5. درباره‌ی این درونمایه بنگرید به Ives and Short 2013.

[۲۷]. مفهوم «انقلاب مداوم» نقش اصلی در بسط نظریه‌ی هژمونی گرامشی ایفا می‌کند. بنگرید به Q10I, §12: 1234–5; Q13, §7; 1565–7.

[۲۸]. برای واکاوی دخالت عمیق گرامشی در نقد اقتصاد سیاسی در سراسر دفترهای زندان، بنگرید به Krätke (2011).

[۲۹]. به‌طور خاص بنگرید به واکاوی روابط قدرت و رابطه بین ساختار و روساختار در Q13, §7: 1578–89.

[۳۰]. علاوه بر این، نظرم این است که برداشت گرامشی از شهریار جدید نه تنها در یادداشت‌هایی که صریحاً به ماکیاولی استناد می‌کنند یا به بحث درباره‌ی حزب سیاسی می‌پردازند وجود دارد بلکه، این مفهوم به‌طور ضمنی در تقریباً ۱۶ دفتر (یعنی اکثریت ۲۹ دفترچه زندان) که گرامشی پس از سال ۱۹۳۲ گردآوری کرده، شامل دفترهای متون تجدیدنظر شده و دفترهای جدید، بسط یافته است. این یادداشت‌های بعدی اغلب حتی به نظر دقیق‌ترین خوانندگان همچون انبوهی از قطعات به‌نظر می‌رسد که غالباً اصلاً از سازمان سیاسی سخن نمی‌گویند، بلکه بیش‌تر از مضامین فرهنگی، اجتماعی-اقتصادی یا تاریخی (زبان‌شناسی، فوردیسم، توسعه‌ی گروه‌های فرودست، زبان‌شناسی تاریخی و غیره) سخن می‌گویند. با این حال، در مجموع، به نظر من این مطالعات یک «نقشه‌ی شناختی» مفصلی از بسیاری از «بسترهای» متفاوت شهریار مدرن را تشکیل می‌دهند. گرامشی از تنوع و غنای مضامین موجود در این دفترها به‌تدریج طرحی یا طرح‌های بسیاری از شکل‌های پراتیک و سازماندهی مردمی ساخت که می‌توانست خود انقلاب منفعل مدرنیته‌ی بورژوازی را شکست دهد.

[۳۱]. درباره‌ی پیچیدگی مفهوم «انسجام» در واژگان گرامشی، بنگرید به Thomas (2009: 362–79).

منابع:

Anderson P (1976) *The antinomies of Antonio Gramsci*. *New Left Review* I 100: 5–78.

Badaloni N (1975) *Il Marxismo di Gramsci*. Turin: Einaudi.

Bates TR (1975) *Gramsci and the theory of hegemony*. *Journal of the History of Ideas* 36(2): 351–366.

Beasley-Murray J (2011) *Posthegemony: Political Theory and Latin America*. Minneapolis: University of Minnesota Press.

Bellamy R and Schechter D (1993) *Gramsci and the Italian State*. Manchester: Manchester University Press.

- Bianchi A (2008) *O laboratório de Gramsci filosofia, história e política*. São Paulo: Alameda.
- Bobbio N (1979 [1969]) *Gramsci and the conception of civil society*. In: Mouffe C (ed.) *Gramsci and Marxist Theory*. London: Routledge & Kegan Paul.
- Bocock R (1986) *Hegemony*. London: Tavistock.
- Bollinger S and Koivisto J (2001) Hegemonialapparat. In: Haug WF (ed.) *Das historisch-kritische Wörterbuch des Marxismus*, Vo. 5. Hamburg-Berlin: Argument.
- Bollinger S and Koivisto J (2009) *Hegemonic apparatus*. *Historical Materialism* 17(2).
- Boothman D (2008) *The sources for Gramsci's concept of hegemony*. *Rethinking Marxism* 20(2).
- Brandist C (2012) *The cultural and linguistic dimensions of hegemony: Aspects of Gramsci's debt to early Soviet cultural policy*. *Journal of Romance Studies* 12(3).
- Breuer S (1998) *The concept of democracy in Weber's political sociology*. In: Schroeder R (ed.)
Max Weber, *Democracy and Modernization*. London: Macmillan.
- Buci-Glucksmann C (1980 [1975]) *Gramsci and the State*, trans. Fernbach D. London: Lawrence & Wishart.
- Buci-Glucksmann C (1985 [1982]) *Hégémonie*. In: Labica G and Bensussan G (eds) *Dictionnaire critique du marxisme*. Paris: Presses Universitaires de France.
- Burawoy M (2003) *For a sociological Marxism: The complementary convergence of Antonio Gramsci and Karl Polanyi*. *Politics & Society* 31(2): 193–261.
- Burawoy M (2012) *The roots of domination: Beyond Bourdieu and Gramsci*. *Sociology* 46(2): 187–206.
- Burgio A (2002) *Gramsci storico. Una lettura dei 'Quaderni del carcere'*. Rome-Bari: Laterza.
- Buttigieg JA (1992) *Introduction*. In: *Gramsci, Prison Notebooks*, Vol. 1, ed. Buttigieg JA, trans. Buttigieg JA and Callari A. New York: Columbia University Press.
- Buttigieg JA (1995) *Gramsci on civil society*. *Boundary 2* 22(3): 1–32.
- Cammett JM (1967) *Antonio Gramsci and the Origins of Italian Communism*. Stanford: Stanford University Press.

- Casarino C and Negri A (2008) *In Praise of the Common: A Conversation on Philosophy and Politics*. Minneapolis: University of Minnesota Press.
- Cospito G (ed.) (2010) *Gramsci tra filologia e storiografia*. Naples: Bibliopolis.
- Coutinho CN (2012 [1999]) *Gramsci's Political Thought*. Leiden: Brill.
- Cox RW (1987) *Production, Power, and World Order: Social Forces in the Making of History*. New York: Columbia University Press.
- Cox RW (1993) *Gramsci, hegemony and international relations: An essay in method*. In: Gill S (ed.) *Gramsci, Historical Materialism and International Relations*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Crehan K (2002) *Gramsci, Culture and Anthropology*. London: Pluto Press.
- Critchley S (2007) *Infinitely Demanding: Ethics of Commitment, Politics of Resistance*. London: Verso.
- D'Orsi A (ed.) (2008) *Egemonie*. Naples: Edizioni Dante & Descartes.
- Davidson A (1977) *Antonio Gramsci: Towards an Intellectual Biography*. London: Merlin Press.
- DayRJF (2005) *Gramsci Is Dead: Anarchist Currents in the Newest Social Movements*. London: Pluto.
- Del Roio M (2005) *Os prismas de Gramsci: a fórmula política da frente única (1919–1926)*. São Paulo: Xama~.
- Femia JV (1981) *Gramsci's Political Thought: Hegemony, Consciousness and the Revolutionary Process*. Oxford: Clarendon Press.
- Fontana B (1993) *Hegemony and Power: On the Relation between Gramsci and Machiavelli*. Minneapolis: University of Minnesota Press.
- Fontana B (2000) *Gramsci and the ancients on hegemony*. *Journal of the History of Ideas* 61(2): 305–326.
- Frosini F (2008) *Beyond the crisis of Marxism: Thirty years contesting Gramsci's legacy*. In: Bidet J and Kouvelakis S (eds) *Critical Companion to Contemporary Marxism*. Leiden: Brill.
- Frosini F (2012) *Reformation, Renaissance and the state: The hegemonic fabric of modern sovereignty*. *Journal of Romance Studies* 12(3).
- Frosini F and Liguori G (eds) (2004) *Le parole di Gramsci: per un lessico dei 'Quaderni del carcere'*. Rome: Carocci.
- Gerratana V (1997) *Gramsci. Problemi di metodo*. Rome: Editori Riunti.

- Giasi F (ed.) (2008) *Gramsci nel suo tempo*. Rome: Carocci.
- Gill S (ed.) (1993) *Gramsci, Historical Materialism and International Relations*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Gramsci A (1971) *Selections from the Prison Notebooks*, ed. and trans. Hoare Q and Nowell-Smith G. London: Lawrence & Wishart.
- Gramsci A (1975) *Quaderni del carcere* (Q), ed. Gerratana V. Turin: Einaudi.
- Gramsci A (1978) *Selections from the Political Writings (1921–1926)*, ed. and trans. Hoare Q. London: Lawrence & Wishart.
- Gramsci A (2007) *Quaderni del carcere: Quaderni di traduzioni (1929–1932)*, ed. Cospito G and Francioni G. Rome: Istituto della Enciclopedia Italiana.
- Gramsci A (2009) *Quaderni del carcere. Edizione anastatica dei manoscritti*, ed. Francioni G. Cagliari: Biblioteca Treccani and L'Unione Sarda.
- Green M (2011) *Rethinking the subaltern and the question of censorship in Gramsci's Prison Notebooks*. *Postcolonial Studies* 14(4): 385–402.
- Gruppi L (1977) *Il concetto di egemonia in Gramsci*. Rome: Editori Riuniti.
- Guha R (1997) *Dominance without Hegemony. History and Power in Colonial India*. Cambridge, MA: Harvard University Press.
- Hall S (1988) *Gramsci and us. In: The Hard Road to Renewal: Thatcherism and the Crisis of the Left*. London: Verso.
- Haug WF (2004) *Hegemonie. In: Haug WF (ed.) Das historisch-kritische Wörterbuch des Marxismus, Volume 6.1*. Hamburg-Berlin: Argument.
- Haug WF (2006) *Philosophieren mit Brecht und Gramsci*. Hamburg-Berlin: Argument.
- Ives P (2004) *Gramsci's Politics of Language: Engaging the Bakhtin Circle and the Frankfurt School*. Toronto: University of Toronto Press.
- Ives P and Short N (2013) *On Gramsci and the international: a textual analysis*. *Review of International Studies* 39(3): 621–642.
- Kanoussi D (2000) *Una introducción a los Cudernos de la Cárcel de Antonio Gramsci*. México D.F.: Benemerita Universidad Autonoma de Puebla/International Gramsci Society/Plaza y Valdez.
- Krätke M (2011) *Antonio Gramsci's contribution to critical economics. Historical Materialism* 19(3).
- Laclau E (2005) *On Populist Reason*. London: Verso.

- Laclau E and Mouffe C (1985) *Hegemony and Socialist Strategy: Towards A Radical Democratic Politics*, trans. Moore W and Cammack P. London: Verso.
- Liguori G (2012) *Gramsci conteso. Interpretazioni, dibattiti e polemiche 1922–2012*. Rome: Editori Riuniti University Press.
- Liguori G and Voza P (eds) (2009) *Dizionario gramsciano 1926–1937*. Rome: Carocci.
- Lo Piparo F (1979) *Lingua, intellettuali, egemonia in Gramsci*. Rome-Bari: Laterza.
- Marx K and Engels F (1975–2005) *Marx Engels Collected Works*, Vol. 22. London: Lawrence & Wishart.
- Morton AD (2007) *Unravelling Gramsci: Hegemony and Passive Revolution in the Global Political Economy*. London: Pluto Press.
- Morton AD (2010) *The continuum of passive revolution*. *Capital & Class* 34(3): 315–42.
- Opratko B (2012) *Hegemonie*. Münster: Verlag Westfälisches Dampfboot.
- Paggi L (1970) *Antonio Gramsci e il moderno principe*. Rome: Editori Riuniti.
- Paggi L (1984) *Le strategie del potere in Gramsci. Tra fascismo e socialismo in un solo paese 1923–26*. Rome: Editori Riuniti.
- Paulesu (1977) *Gramsci vivo nelle testimonianze dei suoi contemporanei*. Milan: Feltrinelli.
- Pearmain A (2011) *The Politics of New Labour: A Gramscian Analysis*. London: Lawrence & Wishart.
- Portantiero JC (1981) *Los usos de Gramsci*. Buenos Aires: Folios ediciones.
- Quercioli MP (1977) *Gramsci vivo nelle testimonianze dei suoi contemporanei*. Milan: Feltrinelli.
- Rancière J (1999) *Disagreement: Politics and Philosophy*. Minneapolis: University of Minnesota Press.
- Rehmann J (1998) *Max Weber: Modernisierung als passive Revolution*. Hamburg-Berlin: Argument.
- Robinson WI (2005) *Gramsci and globalisation: From nation-state to transnational hegemony*. *Critical Review of International Social and Political Philosophy* 8(4): 559–574.

- Sassoon AS (1987) *Gramsci's Politics*. Minneapolis: University of Minnesota Press.
- Sen A (1985) *Weber, Gramsci and capitalism*. *Social Scientist* 13(1): 3–22.
- Shandro A (2007) *Lenin and hegemony: The Soviets, the working class, and the Party in the Revolution of 1905*. In: Budgen S, Kouvelakis S and Žižek S (eds) (2007) *Lenin Reloaded: Toward a Politics of Truth*. Durham: Duke University Press.
- Sotiris P (2013) *Hegemony and mass critical intellectuality*. *International Socialism Journal* 137.
- Spriano P (1979) *Antonio Gramsci and the Party: The Prison Years*. London: Lawrence & Wishart.
- Texier J (1979) *Gramsci, theoretician of the superstructures*. In: Mouffe C (ed.) *Gramsci and Marxist Theory*. London: Routledge & Kegan Paul.
- Thomas PD (2006) *Modernity as 'passive revolution': Gramsci and the fundamental concepts of historical materialism*. *Journal of the Canadian Historical Association / Revue de la Société historique du Canada* 17(2): 61–78.
- Thomas PD (2009) *The Gramscian Moment: Philosophy, Hegemony and Marxism*. Leiden: Brill.
- Tosel A (1991) *L'esprit de scission: Etudes sur Marx, Gramsci, Lukács*. Paris: Belles Lettres.
- Tosel A (2009) *Le marxisme du 20e siècle*. Paris: Editions Syllepse.
- Tug˘al C (2009) *Passive Revolution: Absorbing the Islamic Challenge to Capitalism*. Stanford: Stanford University Press.
- Vacca G (ed.) (2011) *Studi storici* 52(4).
- Vacca G (2012) *Vita e pensieri di Antonio Gramsci*. Turin: Einaudi.
- Voza P (2004) *Rivoluzione passive*. In: Frosini F and Liguori G (eds) *Le parole di Gramsci: per un lessico dei 'Quaderni del carcere'*. Rome: Carocci.
- Weber M (1917) *Ein Vortrag Max Webers über die Probleme der Staatssoziologie*. 25 October, Wien. Neue Freie Presse no. 19102.
- Weber M (1994) *Political Writings*. Cambridge: Cambridge University Press.
- White J and Ypi L (2010) *Rethinking the modern Prince: Partisanship and the democratic ethos*. *Political Studies* 58: 809–828.
- Williams R (1977) *Marxism and Literature*. Oxford: Oxford University Press.

Williams R (1979) *Politics and Letters*. London: NLB.